ای دبستانی‌ترین احساس من بازگرد این مشق‌ها را خط بزن

شاخصه‌ها و دغدغه‌های نسل دیروز و امروز در راه مدرسه

بخش پایانی

■ گالیا توانگر

در آهنی بزرگ کوچه مان رو به باغ ستارگان باز می‌شد. بوی شب بوها مستی مخموری به وجودمان می‌نشاند. خاکی در کوچه را نم می‌زدیم و من و پدرم غرق اشکال آسمان می‌شدیم. هر ستاره نشانگر یک تولد بود. ستاره من، ستاره درشت و تکی در کنار ملاقه‌ای نورانی قرار داشت. گویی قطره‌ای از سر یک ملاقه با محتوای داغ زندگی بیرون پریده باشد و شده باشد ستاره من! پدرم برایم یک کره جغرافیایی خریده بود. من خیلی زود همه کشورها را روی نقشه شناختم و پایتخت هایشان را حفظ شدم. چین در بالاترین نقطه نقشه به رنگ بنفش کم رنگی خوش نشسته بود و تقریبا بیشترین رنگ پکپارچه نقشه را تشکیل می داد. کشورمان را که پیدا می کردم، ذوق زده یافتن خلیج فارس و بوشهر می شدم. هر چند بعدها بر اندرم با ناخن هایش کل اروپا را که هیچ، چین با رنگ بنفش خوش رنگش را نیز خراش داد و از صحنه روزگار محوشان کرد. پایه کره زمین را هم کند. وسط چمن‌های باغچه مان با تنه قطور درخت خرما پاسکاری می کرد.

دوست داشتم وقتی بزرگ شدم پدرم را به سفر ۸۰ روز دور دنیا ببرم. کتابش را از کتابفروشی سعادتمند خریده بودم. دفتر انشایم را گذاشته بودم روی پایم و موضوع فردا را زیر لب زمزمه کردم :«درباره آرزوهایتان بنویسید؟» آرزویم معلم کلاس اول شدن بود. روی دیوار اتاقم با مداد به برادرم و مابقی عروسک‌ها از کلاس اول درس می‌دادم. بزرگ ترکه شدم می‌خواستم یک نویسنده باشم. یک روزنامه هم هرهفته برای بُرد مدرسه‌مان درست می‌کردم. برای این که پول مقوای سفید بزرگ-که تنها نوشت افزار سعادتمند برای فروش می‌آورد- گران بود، دو تا کاغذ کادو را با چسب آبکی به هم وصل می‌کردم و مطالب را روی طرفی که سفید بود، می‌نوشتم. مدیر مدرسه‌مان به روزنامه‌نگاری و نان خوردن از طریق نوشتن اعتقادی نداشت. آن را شغل به حساب نمی‌آورد. می گفت: «این راهی که تو در پیش گرفته‌ای برایت آب و نان نمی‌شود. کمی بیشتر ریاضی بخوان. »ریاضی مشکل عظیم زندگیم تا سال‌های آخر دانشگاه بود.

شادی جمع شدن دوباره همکلاسی‌های دیروز

مائده یعقوبی، یک مادر متولد سال ۶۰ در حالی که بچه هایش را برای خرید کفش اسپرت مدرسه به بازار آورده وقتی کلمات خاطرات راه مدرسه به گوشش می‌خورد، نفسی از اعماق وجودش دم و بازدم کرده و با حسرت برایمان می‌گوید: «آن روزها برای رفت و آمد بچه‌ها مثل امروز سرویس نمی‌گرفتند. حتی کمتر پدر و مادرها بچه‌ها را همراهی می‌کردند. ما کلی با همکلاسی‌هایمان خاطره راه مدرسه ساختیم که الان با یاد آوری بعضی از آن‌ها گه گاهی لبخندی پررنگ و عمیق بر لبانم می‌نشیند. حالا که در خانواده‌ها مرسوم شده برای بچه‌هایشان سرویس بگیرند، نگران خاطرات نداشته راه مدرسه فرزندانم هستم. »

وی به یکی از این خاطرات راه مدرسه که در ذهنش همیشگی شده اشاره کرده و می گوید: «من دوران دبستانم را در آهن شهر (توابع شهرستان بافق) سپری کردم. اولین چیزایی که با فکر کردن به آهن شهر دوران بچگی به یادش می‌افتم دوستای دوران ابتدایی و خاطرات راه مدرسه است. به محض رفتن به آهن شهر یا حتی فکر کردن به آهن شهر و اون دوران، خودمو تو راه مدرسه می‌بینم که دارم می‌رم دنبال بچه‌ها با هم بریم مدرسه. یادمه اول می‌رفتم دنبال سمیه با سمیه می‌رفتیم دنبال شیرین و گاهی هم مریم باهامون میومد. از اونجا هم یه سری می‌زدیم فروشگاه و کلی لواشک و هله هوله می‌خریدیم. خلاصه یک دور شمسی قمری هم می‌زدیم تا برسیم مدرسه. دوران خوشی داشتیم تا اینکه بچه‌ها یکی یکی شروع کردن به رفتن از آهن‌شهر. اول سمیه بعد پریسا، مریم اسماعیلی، عذرا. خب، آهن شهر یک شهر صنعتی به حساب می‌آمد که اغلب ما به خاطر شغل پدرانمان ساکنش شده بودیم. اما این آخری‌ها جوری به آن عادت کرده بودیم که به جای‌جایش عشق می‌ورزیدیم. »

ایـن متولد دهه ۶۰ شمسـی در باب تداوم ارتباط با دوسـتان مدرسه اش برایمان می‌گوید: «اول با نامه با بعضیاشـون در ارتباط بودم ولی کم کم اونم قطع شد . واقعا نمی‌دونسـتم چطور می‌شه دوباره اونارو پیدا کنم. هر چه از این در و اون در تلاش کردم نتونسـتم ردی از دوسـتان و همکلاسـی‌هام پیدا کنم. تا این که تصمیم گرفتم وبلاگ آهن شـهر را در محیط مجازی راه اندازی کنـم. به محض راه اندازی کردن این وب درعرض چند ماه همه دوسـتانم را پیدا کردم و پس از جویا شـدن از احوالاتشـان قرار گذاشتیم که اول مهر بار دیگر همگی در آهن شهر و مدرسه‌مان جمع شویم و خاطرات خوش آن روزها را مرور کنیم. باورم نمی‌شد که دوستانم را بار دیگر یکجا در آهن شهر ملاقات کنم. آن روز در ذهن از خودم دائما می‌پرسیدم: چی داشت این شهرک کوچیک کـه هنوز دل همه مون اونجا مونـده؟ می‌توانید حدس بزنید در لحظات دیدار چه گذشت؟ آیا این بزرگواران در آن لحظه همدیگر را براحتی شناختند؟ چه صحبت‌های شـیرینی رد و بدل شد؟ و خیلی چیزای دیگه که حتما در یک فرصت خوب باید یادداشتشان کنم. »

شما یادتون نمیاد...

این روزها باب شـده که برخی خاطرات راه مدرسه -دهه‌هـای ۵۰ و ۶۰ - با جملات آغازین مشـابه نظیر

*** شما یادتون نمیاد، علامتی که هم اکنون می‌شنوید، اعلام خطر یا وضعیت قرمز است؛ وبعد بدو بدو رفتن تو سنگر مدرسه، کیسه‌های شن پشت پنجره‌های شیشه ای، چسب‌هایی که به شیشه زده بودیم. صدای موشکباران و گریه بچه‌ها توی سنگر. معلم برای اینکه از ترس‌هایمان کم شود به ما می‌گفت سرود جمهوری اسلامی راهمه باهم بخوانیم.**

شما یادتون نمیاد و یا یادش بخیر درمحیط‌های مجازی پست گذاشته می‌شوند. حالا بگذریم از اینکه همین ژانر خاطره‌بازی‌هـا هم برای عده‌ای سـودجو منبع درآمدی شده و با کپی برداری صرف و چاپ مجموعه‌هایی از این دست پول‌هایی به جیب می‌زنند. اما در کل با خواندن این خاطرات ناب که بیشتر بی‌آلایشی و شاد بودن بی بهانه نسل پیشین را می‌رساند، گل لبخند بر لبان خیلی‌ها از نسل گذشته می‌نشیند . این درحالی ست که دیدن نگاه عاقل اندر سفیه افراد متولد دهه‌های ۷۰و۸۰ نیز خالی از لطف نیست. کودکی متعلق به دهه ۸۰ شاید با خواندن این قبیل خاطرات از مادرش ناگهان سوال کند: «مامان! اون وقتا موبایـل و تبلت نبود؟! دفتر فانتزی ۳۰۰ برگ واسه ریاضی نداشتی. آخی، گناه داشتی‌ها!!» اما حقیقت این است که آن روزها ذهن‌ها و نگاه‌ها به سادگی و بهینه مصرف کردن می‌بالیدند و کلاس در داشتن زندگی ساده و بی‌آلایش بـود. همانگونه کـه الان رقابت در مصرف، داشتن امکانات بیشتر و پز دادنهای مکرر کلاس زندگی به حسـاب می‌آید. اما می‌دانید تفاوت بزرگ زندگی آن روزها با این روزها چه بود؟ آن‌روزها آرامشـی در سبک ساده زیستی بود که هرگز در زندگی تجملی امروز طعمش را نخواهیم چشـید. برخی از این دست خاطرات را باهم در زیر مرور می‌کنیم:

-یـادش بخیر لذتی کـه توی خوابیـدن با لباس مدرسه توی رختخواب بین ساعات ۷:۰۰ تا ۷:۱۵ وجود داشـت توی هیچ چیز دیگه‌ای وجود نداشـت و ندارد و نخواهد داشت.

شما یادتون نمیاد، مقنعه چونه دار داشتیم، پشتشم کش داشت که چونه اش نچرخه، بیاد رو گوشمون.

-یه پاکن‌هایی داشـتیم یه سـرش آبی یه سرش قرمز. به سـر آبیش که بهش می‌گفتیم سر جوهری تف می‌زدیم می‌کشیدیم رو کاغذمون. همین که می‌خواستیم خوشحالی کنیم که غلط خودکاری مشقمون پاک شده، دفترمون سوراخ شده بود.

-شما یادتون نمیاد، اون قدیما هر روزی که ورزش داشـتیم با لباس ورزشـی می‌رفتیم مدرسـه احساس پادشـاهی می‌کردیم که ما امـروز ورزش داریم، دلتون بسوزه.

- شما یادتون نمیاد، آن مان نماران، تو تو اسکاچی، آنی مانی کَ. لا . چی.

-شـما این بازی رو یادتون نمیاد، پی پینوکیو پدر ژپتو، گُ گُ گُربه نره روباه مکارو.

-دسـتمال من زیر درخت آلبالو گم شـده، سـواد داری؟نه، نه. بیسوادی؟نه، نه. پس تو. . . .

-برای درس علوم لوبیا لای دستمال سبز می کردیم و می‌بردیم سر کلاس پز می‌دادیم.

-شما یادتون نمیاد، علامتی که هم اکنون می‌شنوید، اعلام وضعیت قرمز اسـت؛ بعد بدو بدو رفتن تو سـنگر مدرسـه، کیسه‌های شن پشـت پنجره‌های شیشه ای، چسب‌هایی که به شیشه زده بودیم. صدای موشکباران و گریـه بچه‌ها توی سـنگر. معلم بـرای اینکه از ترس هایمان کم شود به ما می‌گفت سرود جمهوری اسلامی راهمه باهم بخوانیم.

-وقتی دبسـتان بودیم قلک‌های پلاستیکی سبزیا نارنجی به شـکل تانک یا نارنجک بهمون می‌دادند تا پر از پول‌هـای خرد دوزاری و پنج زاری و یک تومنی و دو تومنی کنیم که برای کمک به رزمنده‌ها بفرستند.

-شما یادتون نمیاد، ماه رمضان که می‌شد اگه کسی می‌گفت من روزه‌ام بهش می‌گفتیم: زبونتو در بیار ببینیم راست می‌گی یا نه؟!

-شـما یادتون نمیاد آلوچه وتمبر هندی ، بستنی وآلاسکا همشون هم غیر بهداشتی.

اولین روز دبستان بازگرد...

اولین روز دبسـتان بازگرد/کودکی‌ها شاد و خندان باز گرد/باز گرد ای خاطرات کودکی/بر سـوار اسب‌های چوبکی/خاطـرات کودکی زیباترند/یـادگاران کهن مانا ترند/درس‌های سال اول ساده بود/آب را بابا به سارا داده بـود/درس پند آموز روباه و خروس/روبـه مکار و دزد و چاپلوس/روز مهمانی کوکب خانم است/سفره پر از بوی نان گندم است/کاکلی گنجشکی باهوش بود/فیل نادانی برایش موش بود/ با وجود سوز و سرمای شدید/ ریزعلی پیراهـن از تن می‌درید/تا درون نیمکت جا می‌شـدیم/ مـا پر از تصمیم کبـری می‌شـدیم/ پاکن‌هایی زپاکی داشـتیم/یک تراش سرخ لاکی داشتیم/ کیفمان چفتی به رنگ زرد داشت/دوشمان از حلقه هایش درد داشت/ گرمی دستانمان از آه بود/ برگ دفترها به رنگ کاه بود/ همکلاسـی‌های درد و رنـج و کار/ بچه‌های جامه‌های وصله‌دار/کاش هرگز زنگ تفریحی نبود/ جمع بودن بود و تفریقی نبود/ کاش می‌شد باز کوچک می‌شدیم/لااقل یک روز کودک می‌شدیم/ یاد آن آموزگار ساده‌پوش/ یاد آن گچ‌ها که بودش روی دوش/ ای معلم نام و هم یادت بخیـر /یاد درس آب و بابایت بخیر/ ای دبسـتانی‌ترین احساس من/بازگرد این مشق‌ها را خط بزن.

پاییز که از راه می‌رسـه با تمام وجودم، دلم برای خاطرات گذشته تنگ می‌شه؛ از اولین روز دبستان گرفته تا آخرین روز دانشـگاه. پاییز برام سراسر خاطره است. خاطراتی که همیشـه با یاد آوری شـون آهی از نهادم بلندمی شـه. روزی که ازمدرسه می‌رفتم بیرون، شاید هرگز به ذهنم خطور نکرده بود که چه چیزی رو پشت سر جا می‌گذارم. فکرمی کردم که برای خودم کسی شدم وحالا چیزی بارمه. دیپلم که گرفتم دلم خوش بود که « . . از پل گذشت». اما حالا هم اون رو گم کرده‌ام و هم پل‌ها رو خراب!

آنچه در بالا خواندید بخشی از درد دل‌های حمید رضا معروفی یک متولد اواسط دهه ۵۰ شمسی است که با دور شـدن از سال‌های نوجوانی و جوانی غبار دلتنگی بر دلش نشسته و با افسوس برایمان می‌گوید:«ای کاش لااقل وسایلم رو نگه می‌داشتم. تمامشون بوی خاطرات گذشـته رو داشـتند. کاغذهای کاهی، مداد تراش‌های رنگارنـگ، پاک کن‌ها و خودکارهای عطری و یک مداد بلندی که روی سـرش کره‌زمیـن کوچکی بود و به من هدیه داده شده بود (کلاس چهارم دبستان). من بودم و تمام دغدغه زندگی من یک کوله پشتی پر از مشق‌های ننوشـته و تکالیف انجام نـداده. ما خانواده پرجمعیت و شـلوغی بودیم. دسـتپخت مادرم طعم خوشی داشت که ما را هرجا که بودیم، پای سفره می‌کشاند. سفره‌ای که آب و نانش را پدرم با عرق کارگری مهیا می‌کرد. »

وی با ورق زدن یک جلد از کتاب‌های درسـی که از آن سـال‌ها برایش به یادگار مانده، می‌گوید: «شاید با تمام تغییراتی که کتاب‌های درسی امروزی داده‌اند به زور بتونم لای اون کتاب‌ها، داسـتان‌ها، شعرها و قصه‌های خودمو پیدا کنم. قصه‌هایی که گاهی توی میدان انقلاب دنبالشـون می‌گردم و نمی‌دونم که اصلا کجا گمشـون کـردم؟! دیگه این کتاب‌ها منو بـه اون روزها نمی‌برن. داستان‌های من عوض شده‌اند و قصه‌های ما رو فراموش کرده‌اند و شعرهامون هم، آهنگش و وزنش عوض شده. احسـاس‌می‌کنم که دفترچه تلفنم رو گـم کرده‌ام و یا موبایلم رو که پر از نام آشناهاسـت. این‌جوری شـد که من بزرگ شدم و برای خودم مردی شدم! نجات یافته‌ای سـرگردان در جزیره‌ای، که فقط کشـتی خواب و رویا اونو به سرزمین آشناها می‌بره و با سپیده دم برمی‌گرده توی عالم پر مشغله مردانگی امروزی. با این حال عطری هست که کودکی‌هایم را به یادم میاره، عطری که هنوز وقتی کتاب‌های تازه رو ورق‌می زنم و با ولع بو می‌کشم توی ذهنم تازه می‌شه. همه خاطرات یکجا سَر می‌خورند و از من‌می گذرند. »

جای خالی فرصت گفتمان منطقی پیش روی نسل امروز

خیلی از ما این روزها به مدد نرم افزارهای رایانه‌ای می‌توانیم همکلاسی‌های گذشته مان را دوباره ازنو پیدا کنیم و قلبمان با یاد آوری خوبی‌ها و صمیمیت‌های ناب گذشـته طپش دوباره بگیرد. با این حال این یک چالش بزرگ است که نسل امروز همواره سرش در تلفن همراه، تبلت و رایانه فرو رفته و بیرون هم نمی‌آید.

سهیل ماهوتی یک روانشناس معتقد است که نسل امروز به مدد نرم افزارهای رایانه‌ای اگر چه حجم زیادی از اطلاعات را دریافت می‌کند اما فرصت ندارد به صورت عمیق خوشه چینی داشته باشد. وی می‌گوید:«شاید به همین دلیل اسـت که خیلی از صاحب نظران معتقدند این نسل اسـتدلال گرا نبوده و صرفا تخیل پرداز است. اگر از دل این نسل رمان نویسان و فیلم‌سازان قوی ژانر علمی-تخیلی به پا خیزند، جای تعجب چندانی نیست! بچه‌ها درکنج عزلتشان، دنیای وسیع مجازی را پیش روی خود می‌بینند و چون۲۴ ساعته جذب این دنیایند دیگر فرصتی برای آموختن گفتمان مستدل و تجزیه و تحلیل منطقی مباحث را ندارند. »

این روانشناس ادامه می‌دهد:«به نظر می‌رسد زمان آن رسیده که با جدیت کارکردهای اصولی فناوری‌های نوین از جمله نرم افزارهای اینترنتی را برای نسل جدید تبییـن کنیم و تشویقشـان نماییم کـه از کارکردهای منطقی این قبیل امکانات بیشتر استفاده کرده و به جنبه سرگرمی ارتباطات مجازی پایان دهند. برای مثال ارتباط و دوباره پیدا کردن آشـنایان و دوستان قدیمی یکی از امکانات خوب نرم‌افزارهای اینترنتی تلفن همراهند. شما می‌توانید دوباره با آنهـا ملاقات‌های رو در رویی ترتیب دهید. اما اینکه ۲۴ سـاعته در وایبرو واتس آپ سرگرم گپ و گفت باشید به ارتباطات واقعی، صحبت‌های مستدل و گفتمان منطقی شما ضربه خواهد زد. آیا بهتر نیست گوشی تلفن همراه تنها کارکرد ارتباطات مکالمه‌ای کوتاه را تقویت کند؟ آیا قشنگ‌تر نیست به جای چت در رایانه ملاقات رودررویی با دوستان مثبت و خوش فکرتان ترتیب دهید؟چرا این نسل در پی تقویت شادی‌های حقیقی در دنیای واقعی و زندگی خود نیست؟ گویی خود نیاز تبدیل شدن به یک ماشین بدش نمی‌آید!»

*** مائده یعقوبی، یک مادر متولد سال ۶۰شمسی: باورم نمی‌شد که دوستانم را بار دیگر یکجا درمحل تحصیلم ملاقات کنم. آن روز در ذهن از خودم دائما می‌پرسیدم:چی داشت این شهرک کوچیک که هنوز دل همه مون اونجا مونده؟ می‌توانید حدس بزنید در لحظات دیدار چه گذشت؟ آیا این بزرگواران در آن لحظه همدیگر را براحتی شناختند؟ چه صحبت‌های شیرینی رد و بدل شد؟ چه صحبتهای شیرینی رد و بدل شد؟ حقیقتا شادی بی پایانی بود.**

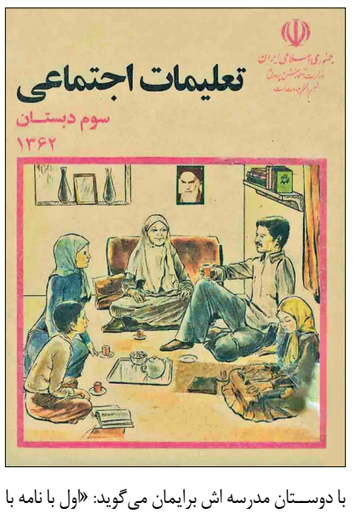

آگهی تغییرات شرکت مهندسی آریا نفت شهاب شرکت سهامی‌خاص به شماره‌ثبت ۳۸۷۲۹۴ و شناسه‌ملی ۱۰۳۲۰۳۷۸۵۷۹

به استناد صورتجلسه هیئت‌مدیره مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۲۱ تصمیمات ذیل اتخاذ شد:

آقـای ناصـر سـامانیان بـه کدملـی ۰۰۵۱۰۷۷۰۱۹ بـه سـمت مدیرعامل و رئیـس هیئت‌مدیـره و آقای حبیب‌الـه نیکبخـت بـه کدملـی ۱۹۱۱۰۵۵۷۸۱ به سمت نایب‌رئیس هیئت‌مدیره انتخاب گردیدند. اسناد تعهدآور، چک، برات و سفته با امضای متفق آقای فرهاد شاه‌پسـندزاده بعنوان امضای ثابت و امضای مدیرعامل یا هر یک از اعضای هیئت‌مدیره و مهر شـرکت معتبر اسـت. قراردادها و عقود اسلامی و اوراق عادی و اداری با امضای مدیرعامل و مهر شرکت معتبر است.

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران

آگهی تغییرات شرکت ایزو پرشنگ سهامی‌خاص به شماره‌ثبت ۴۰۱۲۵ و شناسه‌ملی ۱۰۱۰۰۸۵۵۲۴۷

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۲/۷/۲۵ تصمیمات ذیل اتخاذ شد:

خانم سـودابه کیمیایی با کدملی ۰۰۴۷۶۷۵۶۹۱ به سمت بازرس اصلـی و آقای محمد حاجی تقی گیلانی با کد ملی ۰۰۳۹۵۳۳۵۶۵ بـه سـمت بازرس علی‌البـدل برای مدت یکسال انتخاب گردیدند.

اعضاء هیئت مدیره برای مدت دوسال به بقرار ذیل انتخاب گردیدند:

شرکت پرکام تکنولوژی به شناسه ملی ۱۰۱۰۱۳۵۳۱۷۵به نمایندگی آقای محمد رزمجوخواه با کد ملی ۰۰۵۰۸۶۰۰۵۴ آقای داریوش امیراصلانی تبریز با کد ملی ۱۳۷۸۸۸۱۰۴۴ آقای مجید بهبودی با کدملی ۰۰۵۴۳۷۳۷۴۳

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران

آگهی تغییرات شرکت متروپل شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۱۷۷۲ و شناسه ملی ۱۴۰۰۳۶۱۲۱۲۰

به اسـتناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطـور فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۲۸ (نوبـت دوم) تصمیمـات ذیل اتخاذ شد:

آقـای نیما شـهیدی بشـماره ملـی ۰۰۵۸۳۵۶۸۰۰ و آقای علی خرسندی بشماره ملـی ۰۰۵۶۱۱۳۶۶۸ بترتیب بسمت بازرسان اصلـی و علی‌البـدل بـرای مدت یکسـال مالـی انتخاب شـدند آقای سینا بلاط به کد ملـی ۰۰۶۸۰۸۹۱۲۰ و آقـای رضـا بهبهانـی به کـد ملی ۰۰۳۳۶۵۳۲۵۹ بـه سـمت اعضای هیئت مدیره بـرای مدت دو سال انتخاب شدند.

اداره ثبت شرکتها و موسسات غیرتجاری سازمان ثبت اسناد و املاک کشور

آگهی تغییرات شرکت مرکز کنترل ایران شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۵۲۶۹۰ و شناسه ملی ۱۰۱۰۰۹۷۸۳۵۷

به اسـتناد صورتجلسـه مجمع عمومی عادی سـالیانه مورخ ۱۳۹۳/۵/۲ تصمیمات ذیل اتخاذ شد:

ترازنامه و حسـاب سـود و زیان سال ۹۲ مورد تصویب قرار گرفت.

روزنامـه کثیرالانتشـار کیهان جهت نشـر آگهی‌های شرکت انتخاب شد.

آقای نریمان شـعربافی به شماره ملی ۲۱۸۰۹۸۱۶۹۴ بـه عنـوان بازرس اصلـی و حسـابرس و خانم فاطمه فتحعلیان به شـماره ملـی ۰۰۳۹۱۴۶۰۸۱ به عنوان بازرس علی‌البدل برای یک سال مالی انتخاب گردیدند.

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران

آگهی تغییرات شرکت عمران و مسکن سازه پایدار صبا دژ ایرانیان سهامی خاص به شماره ثبت ۳۹۰۲۹۴ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۴۱۰۴۰۱

به اسـتناد صورتجلسـه مجمع عمومی عادی سـالیانه مورخ ۱۳۹۳/۴/۳ تصمیمات ذیل اتخاذ شد:

موسسـه حسابرسـی هـدف همـکاران بـه شناسـه ملـی ۱۰۳۲۰۵۳۷۵۲۰ بـه سـمت بـازرس اصلی و موسسـه حسابرسی اندیشه نیکان حسـاب به شناسه ملی۱۰۱۰۳۶۳۵۰۰۹ به سمت بازرس علی‌البدل برای مدت یکسال انتخاب گردیدند.

ترازنامه وحسـاب سود و زیان منتهی به سال ۱۳۹۲ به تصویب رسید.

روزنامـه کثیرالانتشـارکیهان جهـت درج آگهی‌های شرکت تعیین شد.

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران

آگهی مزایده عمومی (۰۱۷/ تمجیدی/۹۳)

صنایع دریایی شـهید تمجیـدی در نظر دارد (ضایعات کابل مسـی به وزن تقریبی ۵ تن) را از طریـق مزایده عمومی به فروش رسـاند. لذا از متقاضیـان دعوت به عمل می‌آید برای دریافت اسـناد مزایده، پس از واریز مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ ریال به شماره حساب ۳۸۳۷/۶۳ نزد بانک سپه شعبه مرکـزی بندرانزلی کد ۳۶ به نـام صنایع دریایی شـهید تمجیدی از تاریخ درج آگهی به مدت ۱۰ روز به آدرس زیر مراجعه نمایند:

* بندر انزلی- بعد از پل ولایت- خیابان تکاوران- خیابان مهدیه- صنایع دریایی شهید تمجیدی.

جهـت هماهنگی برای بازدید و کسـب اطلاعات بیشـتر بـا شـماره تلفـن ۰۱۸۱-۴۲۱۵۳۷۸ مدیریت بازرگانی تماس حاصل فرمایید.

آگهی تغییرات شرکت گیتی گستر لیو سهامی‌خاص به شماره‌ثبت ۴۲۳۴۷۵ و شناسه‌ملی ۱۰۳۲۰۷۶۰۰۰۴

بـه اسـتناد صورتجلسـه مجمع عمومـی عادی سـالیانه مـورخ۱۳۹۲/۱۲/۱۷ تصمیمـات ذیل اتخاذ شـد: روزنامه کثیرالانتشـارکیهان جهت نشـر آگهی‌های شرکت انتخاب شـد. موسسـه حسابرسـی آریـان فـراز به شناسـه ملی ۱۰۱۰۰۵۲۲۶۳۶ بـه عنـوان بازرس اصلـی و آقای مهدی سـوادلو به شماره ملی ۰۵۳۰۵۵۵۹۴ به عنوان بازرس علی البدل برای یکسال انتخاب گردیدند.

صورت‌هـای مالی منتهی به سـال مالـی ۱۳۹۲/۹/۳۰ به تصویب رسید.

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران

جدول شماره ۱۰۰۹۶

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱															
۲													■		
۳			■				■					■			
۴					■					■					
۵				■				■					■	■	
۶			■						■				■		
۷						■						■			
۸					■					■					
۹				■				■							■
۱۰							■				■				
۱۱		■							■				■		
۱۲				■						■					■
۱۳			■					■				■			
۱۴						■								■	
۱۵											■				

افقی:

۱- با شروع سال تحصیلی از امروز شور و اشتیاق آنها برای رسـیدن به مدرسه حال و هوای شهرها و روستاهایمان را عوض کرده اسـت ۲-نیکوترین سـپاس دانش‌آموزان در ازای تعلیـم وتربیـت- بیـع توخالـی ۳-پایتخـت ایتالیـا- قرائـت کننده قرآن با صدای خوش- مسـابقه اتومبیلرانی- از سـازهای قدیمی ۴-نوعی مقاله- همسر زن- کشـوری در آفریقا ۵-شـیر در زبان عربی- عروس زندگی که فرزندش سـعادت است- سـر و صدای زیاد ۶- خنک‌کننده رادیاتـور در خودرو- یکی از نیک‌ها در نزد ایرانیان باستان- گسترده‌ترین رسانه ملی- زائوترسان ۷- دیدنـی در تئاتر- نویسـنده معروف فرانسـوی که در سـال ۱۹۵۱ برای وزارت فرهنگ کشـورش انتخاب شـد- حدیث پنج تن آل‌عبا ۸-از رشته‌هایی که امید به کسب مدال‌های رنگارنگ درمسابقات آسیایی می‌رود- نام اختصاری سازمان بین‌المللی استاندارد- خنثی‌کننده زهر ۹-سـوره چهارم قرآن کریم که در آن احکام ارث آمده اسـت- شهر آبهای معطر آلمان- پایتخت کشور ساحل عاج ۱۰-پیامبری که نابینا شد- نام دیگر خارپشت- استانی در کشور افغانستان ۱۱-کشوری در شرق اروپا- عقیده و نظر- رودی در فرانسـه ۱۲- بلدالامین- بندری در جوار بندر چابهار در اسـتان سیستان و بلوچستان- منحنی‌ای که از یال‌های مخروط حاصل می‌شود ۱۳-علامت جمع در زبان عربی- خبر خوش- کاپیتان تیم ملی فوتبال آلمان- ریشه همه پلیدی‌هاست ۱۴-واحدپول کشور فنلاند- معبد باسـتانی شهرسـتان کنگاور ۱۵- بزرگترین فلات شرق آسیا- مهم‌ترین وظیفه وزارت آموزش و پرورش.

عمودی:
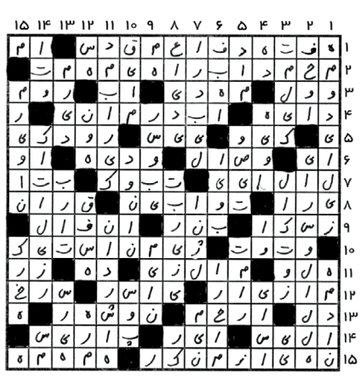
۱- قدمـگاه مدرنیته آمـوزش در ایران- اصلی از اصـول دین ۲- نام اصلی شـاهچراغ- یار مهربان ۳- خطایـی در ورزش تنیـس- پایتخـت اسـبق آلمان- یکـی از دو فرقه نوظهور قرن دوم هجری که با گروه معتزله رقابت داشتند- لخت و عور ۴- یکی از نه‌های جمهوری اسلامی ایران- پهلوانی در شاهنامه- مظهر وقار در میان پرندگان- منقار پرنـده ۵- رود بزرگ کشـور سـوئیس- پاپوش- میـوه‌ای از گـروه مرکبـات کـه با پوسـت خورده می‌شود ۶- سازش کردن و کوتاه آمدن- کشوری مسـلمان در شـبه جزیره بالکان ۷- داور معروف کشـور انگلستان- در گذشـته انبار غله پایتخت بـود- دومین تنیسـور برتـر جهـان ۸- خنیاگر فلک- سـخن سـر به مهر- واحد فشـنگ- ساز چوپان ۹- نفس سـرکش- نان کاغـذی- از علوم حوزوی ۱۰- در گذشـته بـرای رد گم کردن وارونه می‌زدند- تنها کشـور آفریقایـی که در خاورمیانه واقع شده اسـت- عدد یک در زبان آذری- شکاری تیزپا ۱۱- یکی از هنرهای دستی که بیشتر بانوان به آن اشتغال دارند- پدر علم اقتصاد ۱۲- درویش آن را غنیمت شمرده است- آسمان- همان هجونامه اسـت- نوعی شـیرینی ۱۳- نسـل دوم- هافبک عراقـی تیم فوتبال اسـتقلال تهران- قانع شـده ۱۴- آدم آهنی- شـهر و کتابخانه‌ای باسـتانی در سـرزمین فراعنـه ۱۵- کلید موفقیـت برای فتح قله‌های علم و دانش- مهم‌ترین جشنواره سینمایی فرانسه- بزرگترین کویر کشورمان.